

عيسى مسيح



عیسی مسیح
(بخش سوم)

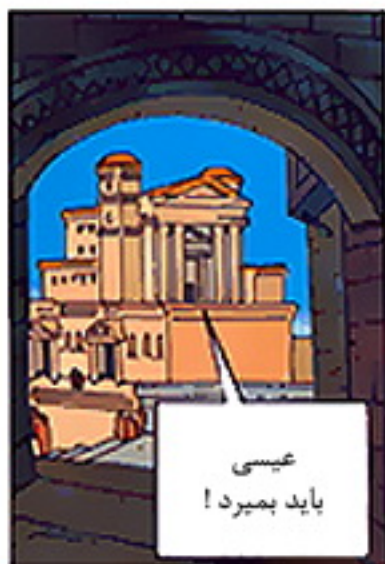


ای در اراده تو را می خواهیم
نه خواست خودم را



آنانی که بر تخت قدرت و در اورشلیم نشسته اند
در مورد عیسی بیشتر به اضطراب می افتند.

از همان لحظه روشن میشود
که رهبران یهود دنبال فرصتی
می گردند تا عیسی را به
رومیان تحویل دهند تا او را
به مرگ محکوم کنند.



عیسی
باید بمیرد!

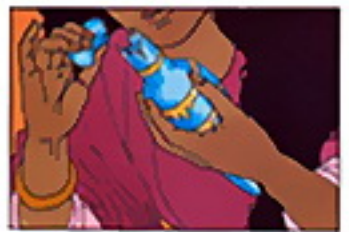
کم کم عید بزرگ نزدیک میشود ، مردم از گوشه و کنار کشور در اورشلیم جمع میشوند .



در وقت وقوع حوادث در بیت عنیا ضیافتی برگزار می شود



این عطر ! بسیار گرانبها است !



مریم !



رهبران یهود درصدد دستگیر کردن عیسی بر می آیند . ولی عیسی راه اش را به سمت اورشلیم تغییر نمی دهد



یهوذا ، کاری به کارش نداشته باش . او بدن مرا برای دفن آماده می کند .



بہتر بود آنرا می فروختیم و پولش را به فقرا می دادیم !

یک قسمت خاصی از گوسفند
به خاطر آشتی مردم یا خدا
سوخته می شود

در هنگام عید بزرگ گوسفندها
قربانی می شوند .

معبد در اورشلیم ،
مرکز عبادت است .



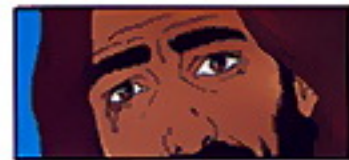
در محوطه معبد تاجران و صرافان به کسب
و کار خود مشغول هستند .



اما کدام یک از گوسفندان قربانی شده
شایسته تبرئه مردم از گناهان میباشد ؟



ناگهان عیسی وارد
صحنه می شود .



زنده باد این مردی که
به اسم خدا می آید !



پادشاه اسرائیل !



مردم با آواز بلند از او
استقبال می نمایند .



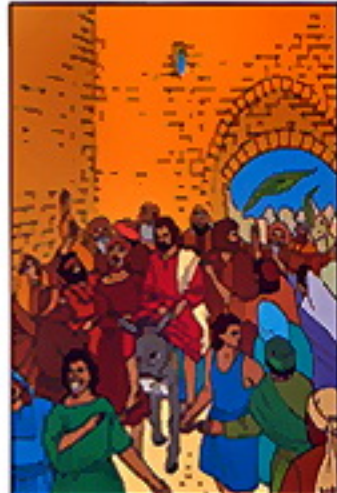
زنده باد !

زنده باد !



بییتید تمام دنیا
بدنبال او می رود .

هیچ کاری از ما
ساخته نیست





این یهودای
اسخریوطی
است یکی از
شاگردانش

چقدر به من می دهید
که عیسی را به شما
تحویل دهم؟



اما موقع عید نمی شود
این کار را کرد -
نمی خواهیم آشوبی
راه بیفتد -

با حيله بايد او را دستگیر
کنیم و بعداً او را بکشیم



خانه خدا محل دهاست -
ولی شما آنرا به محل
دزدها تبدیل کرده اید -



سی سکه نقره به تو میدهم که این
قیمت یک غلام است



من عیسی را به شما
تحویل می دهم!



ما باید چاره ای پیدا
کنیم تا خود را از دست
او خلاص کنیم!



او خطرناک است
اما مردم به حرفش
گوش میدهند



عیسی هر روز به معبد می رود تا به مردم تعلیم بدهد یا اینکه رهبران مذهبی به سختی تلاش می کنند زندگی او را تحت فشار قرار بدهند .



رهبر شما باید خدمتگزار باشد .



قدرتمندان مردم را بازور به خدمت میگیرند اما شما نباید اینطور باشید



با اشتیاق زیاد در انتظار چنین وقتی بوده ام تا پیش از اینکه شکنجه و آزارم شروع شود این شام عید را با شما بخورم .



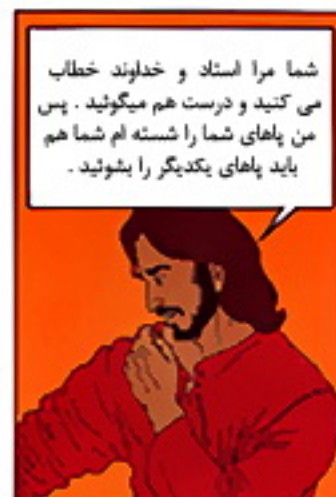
من خدمتگزار شما هستم .



امشب کار را تمام می کنم!



در این شب عیسی با دوازده شاگردش به شهر می رود تا شام عید را با هم بخورند .





چرا خوابتان برد ؟
بلند شوید تسلیم کننده من آمد !



شب میشود و عیسی با شاگردانش از شهر خارج میشوند
اما یهودا همراه ایشان نیست

من شما را ترک می کنم ولی پدر ، روح القدس را
برای شما می فرستد . او به شما کمک می کند
و پشتیبان شماست .

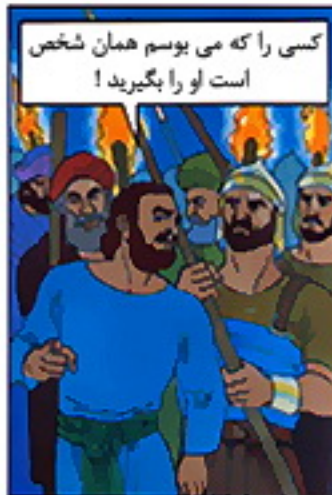


استاد باید مبارزه
کنیم ؟



سلام ای استاد !

ای یهودا آیا مسیح را با
بوسه تسلیم می کنی ؟



کسی را که می بوسم همان شخص
است او را بگیرید !



شما اینجا بمانید و من یک مقداری
جلو می روم و دعا می کنم .



من راه و راستی و حیات هستم .
هیچکس جز بوسیله من
نمی تواند نزد پدر بیاید



شما می دانید من به کجا می روم



سریازها عیسی را می گیرند و دست بسته می برند
خواریونش به همه سو فرار می کنند



نه !



ولی در این هم خواست ترا می خواهم
نه خواست خودم را .



ای پدر اگر مایل هستی این زجر
و رنج را از من بردار .



قو قولی
قو قو



عیسی را به خانه کاهن اعظم که رئیس رهبران یهودی است
می آورند و پطرس و یوحنا از دور بدنشان می آیند .



حالا از غیب بگو چه
کسی تو را میزند!



تو هم یا عیسی بودی ؟

نه . من او را
نمی شناسم .



پطرس وارد محوطه می شود .



کفر ! او باید بمیرد . او را ببرید به
دادگاه رومی تا محکومش کنند !



صبح زود عیسی را پیش شورای یهودیان می برند .

آیا تو پسر خدا
هستی ؟

گفتی که هستم .



ای مرد من نمی دانم
تو چه می گوئی !

البته تو با عیسی بودی .
تو اهل جلیل هستی .



تو هم یکی از آنهائی ؟

نه . من نیستم !